

## به یاد آزادی

یادداشت دکتر علی اصغر غروی

سه شنبه ۲۶ فروردین ۱۳۸۷

در این دالان تنگ و تاریک زمان که بشر باید اجباراً از آن گذر کند و چیزها و حوادثی را به نام تاریخ از خود به جا گذارد، چهره‌ها و شخصیت‌هایی از زن و مرد ظهور کرده و می‌کنند که به حقیقت نمی‌توان در چارچوب کلمات و مفاهیم عظمت و کرامت و انسانیت و پرهیزگاری و نورانیت آنها را تحریر کرد.

از این دست رجال (چه مرد و چه زن) که هدفی جز هموار کردن گذرگاه پریپیچ و خم و صعب‌العبور حیات بشری نداشته‌اند بسیار اندک بوده و تماماً مورد بی‌مهری مردمان خود و صاحبان قدرت و مکننت قرار گرفته‌اند؛ از پیامبران گرفته تا پیروان راستین آنها. در این مقاله، گرچه خامه من توان چنین کاری را ندارد، می‌خواهم در حد وسع و امکان به بیان احساس و فهم خود از یک شخصیت تاریخ معاصر ایران پردازم که خصوصیت‌های پیش‌گفته را در خود به کمال داشت. مرحوم دکتر یدالله سبحانی که تا ۲۳ فروردین سال ۱۳۸۱ شمسی، ۹۶ سال عمر خود را صرف پیشرفت و توسعه همه‌جانبه سرزمینی به نام ایران کرد، بی‌هیچ مجامله‌ای از بزرگمردان برآمده از دل این ملت محسوب است، و من آنچه را که خود از معاشرت و مصاحبت با او فهم کرده‌ام، تحریر می‌کنم.

مرحوم سبحانی، از عمق وجود و در مقام حقایقین به خدا و آخرت، معاد، قیامت و روز حساب ایمان داشت و اخلاق، گفتار و کنش او برآمده از چنین ایمان مستحکمی بود، هم اینان که خداوند در حق‌شان فرموده: کسانی که وقتی در زمین مکننت و توان‌شان دادیم، نماز به پا داشتند و از مال و جان و علم خود به قصد پاکیزگی و تزکیه دادند و امر به نیکی کردند و از زشتی باز داشتند (حج ۴۱). به راستی آن کسانی که ما به نام یا به چهره و رودررو در عصر خود درک‌شان کردیم چه انگشت شمارند. همچون طالقانی و بازرگان نیز که بر اساس اصل فلسفی «سنخیت علت انضمام است» هر سه به هم پیوند خوردند و بر اساس همان مکننتی که خداوند بر آنان عطا کرده بود، برای تحقق بخشیدن به خواست آفریدگار کوشش کردند.

این سخن یک تعارف یا تعریف یا اغراق یا غلو در کلام یا تاریخ نیست، یک حقیقت انسانی بزرگ است که اتفاق افتاده و مردانی هم‌عصر ما شده‌اند که شدیداً الهی بوده‌اند و

دین‌داری آنها ناظر به آخرت بوده است نه دنیا. و از الگوها و پیشوایان بزرگی که در این راه گام برداشته‌اند پیروی کرده و در مسیر آنها طی طریق کرده‌اند. چون علی (ع) چنانکه در خطبه ۴۱ فرموده:

«ای مردم! هولناک‌ترین چیزی که من از آن بر شما هراسناکم دو مسئله است، یکی پیروی از خواهش‌های نفسانی و دیگری درازی آرزو و پیروی از خواهش‌های دل‌مانع از ابراز حق می‌شود و درازی آرزو آخرت را به فراموشی می‌سپارد... پس شما فرزندان آخرت باشید نه فرزندان دنیا». و سحابی همچون دو یار دیگرش به درستی و به راستی از مولای خود درس آخرت‌بینی آموخته بود و فرزند آخرت بود. هرگامی که برمی‌داشت رضای محبوب و معبود خود را به حُسبان داشت.

وی از زمره همان اولوالالباب و خرد ورزانی است که خداوند در وصف‌شان می‌گوید: «آنان که ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند»، اینگونه انسان‌ها هستند که وقتی به اقدامی در هر عرصه‌ای دست بزنند، از خانواده گرفته تا اجتماع و همه میدان‌های عمومی مثل فرهنگ، سیاست، آزادی، عدالت و امور دیگر هیچ چیز جز رضای حق را در نظر نمی‌گیرند. گمان نکنم کسی از موافق و مخالف نسبت به این خصوصیت مرحوم دکتر سحابی تردیدی داشته باشد.

حال می‌خواهم سوالی را از عالی و دانی بپرسم که متضمن هشدار نیز هست، و آن اینکه آیا کسی با این اندازه از خداترسی و خداپرستی و تسلیم امر و نهی خالق بودن، می‌تواند گامی خلاف مصالح ملی بردارد یا کلامی مغایر منافع کشور بر زبان جاری سازد؟

اگر در ساحت فرهنگ گامی برمی‌دارد و از آغاز جوانی، هم خود عملاً وارد این عرصه می‌شود و به تدریس در دبیرستان‌های آن زمان، سپس دانشگاه می‌پردازد و اقدام به تاسیس مدارس ملی می‌کند و حتی بعد از انقلاب شاید تنها کسی باشد که با تصویب تعطیل کردن آنها توسط مجلس شورای اسلامی مخالفت می‌کند و درستی سخن او چند سال بعد روشن می‌شود. و اگر در گود سیاست پا می‌نهد و با عقباتادگی ملت و استبداد در هر دو وجه آن، هم حاکمیت استبداد از جانب قدرت، و هم پذیرش آن از جانب مردم، به شدت مخالفت می‌کند، و تا واپسین روزهای حیات نسبت به این موضوع اظهار نگرانی می‌کند. و اگر همراه و مدافع منش و کنش دکتر مصدق می‌شود و بعد از کودتا در نهضت مقاومت ملی شرکت می‌نماید، و اگر دعوت مهندس بازرگان را در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۹ برای تاسیس یک حزب ملی اسلامی به نام نهضت آزادی ایران می‌پذیرد و تا

آخر عمر به عنوان اصلی‌ترین عضو فعال در آن باقی می‌ماند، و از بقای آن دفاع می‌کند و در تابستان سال ۸۰ وقتی به مجلس شورای اسلامی می‌رود تا به طولانی شدن و شرایط زندانیان سیاسی ملی - مذهبی و نهضت آزادی اعتراض کند، به خبرنگاران می‌گوید: من برای آزادی عزت (مهندس سبحانی) نیامده‌ام؛ من برای نهضت آزادی ایران آمده‌ام؛ من برای این مردان سالخورده‌ای آمده‌ام که هیچ یک از آنها مرتکب جرمی نشده و اگر از عمده‌ترین وصایای او این است که من و بازرگان و طالقانی نهضت آزادی را همچون فرزندی بزرگ کرده و دوستش داریم، درحفظ آن همانگونه که شایسته نام و مرام آنست جدی و کوشا باشید.

و اگر در نطق پیش از دستور خود در مجلس اول فتح خرمشهر را پایان خوبی برای جنگ به نفع ایران می‌داند و اگر با اشغال سفارت آمریکا هم‌آوایی ندارد و گفت‌وگو را بهترین راه رسیدن به هدف مورد نظر و درست می‌داند و اگر پیوسته از آزادی‌های مشروع و مصرح در قانون اساسی دفاع مجدانه و سرسختانه کرد و ده‌ها «اگر» دیگر را که در کنار هم بچینیم، ذره‌ای خیانت یا جهالت، یا خودخواهی و استکبار، یا دروغ و نیرنگ، یا تزویر و حقه بازی، یا ریا و تظاهر و امثال این صفات مذموم را در اخلاق و گفتار و عمل او نمی‌یابیم و همه ناتج از تسلیم اوامر و نواهی حق بودن و طالب رضای او بودن است.

آیا به حقیقت و در واقع امر، این مردان بزرگ تاریخ ایران سزاوار این همه بی‌مهری و ناروایی بوده‌اند؛ مردانی که حتی از نظر تقوی و پرهیز از معصیت الهی در میان رجال دین هم کمتر یافت شده‌اند. به‌درستی چرا سبحانی و امثال او متهم شدند که خواهان بقای رژیم شاهنشاهی هستند؟

و چرا متهم شدند که خواهان نفوذ و سلطه آمریکا بر فرهنگ و سیاست و اقتصاد ما هستند؟

و چرا متهم شدند که خواستار دین زدایی از جامعه هستند؟

و چرا آنان که شناختی از کرامت، انسانیت و ادب و اخلاق چنین بزرگانی داشتند به دفاع بر نخاستند؟ نه دفاع از یک شخص که دفاع از هویت دینی، فرهنگی، ملی و سیاسی وطن! زیرا که افرادی چون سبحانی پایه‌های مستحکم آن محسوبند و نباید اقدام به ویران کردن‌شان می‌شد؛ که این به معنای تخریب همه هویت‌های ماست.

به راستی آنان که چنین کردند اکنون به اهداف خود دست یافته اند؟ مبادا وضع ما همانند آن مردمانی باشد که خداوند عزیز در شأن‌شان می‌گوید: آه و افسوس بر بندگان که ایشان را هیچ پیامبری نیامد جز آنکه به استهزاء و ریشخند او پرداختند (یس ۳۰) در اینجا مراد کلام خداوند است نه تطبیق کسی با شخصیت پیامبران (ع).

ظاهراً هم چنین است، و امروز ماییم خسته و کوفته از راه رسیده و می‌بینیم دریغ از اجازه برگزاری یک جلسه یادبود برای آن مرد و مردان بزرگی که دل در گرو محبت دوست نهادند و تعالی و توسعه و عمران و آبادی را در آزادی بشر از بند استبداد و رهایی او از سلطه استعمار و الهی شدنش دانستند، و براین معنا پای فشردند و بر مقام خود ایستادند. سلام و رحمت و غفران الهی بر روح بلند سحابی و امثال او باد .

منبع : روزنامه کارگزاران